

حضرت گریز دار و پرستار بر سر مایه سعادت دین و دینی می شنیدند لیکن از آنجا که حسرت و اندیشه دور رس کالی سندید  
 او رنگ نشین اقبال است سر مکی کپی از شمشاد نمان نگاه دل می سپارد و برستودگی حال لغزیده ساه دید بانی خوش  
 می کتزد و باین حسرت و شروان حرف نگاه چهارم دولت را آساری می کنند و ترس از جهان آفرین برین طسز و الا  
 نمی نماید از سوانح فرستادن شجاعت خانست بصوبه مالو و چون بسام رسید که امرای آن ناحیت خواب آسودگی کرده بعلت  
 زبردستان نمی پردازد و بطت و نیوی اپرا طبعت ساخته از شاه راه ستر و کناره میکند اندامه در سیرکی اندر زهای سدراسا  
 فرموده رهنمون شناسا می کشند و نام برده که با فور مرداکی از معامله دانی و سعادت اندوزی نصیب و اشک سپه سالاری  
 ان کرده خست یافت و حکم شد که شاه بدایع خان تو لک خان و مطلب خان عموم سپاه در فراسم آوردن اکت کت  
 بیکرگی کرد بصلت دید او که ایند از سوانح خشنیدن رخس کیمان خدیوست سر که در شرت قدسی صافی کوسرست و کوه  
 باشد همواره در مداح احوال ره گرای پیده وری بوده زین افوای سعادت کرد و اگر بقضای شاد بگیری غنوده کی رسد  
 دهد و از یطلسان مکانی فراموشی پیش آید و را بکنیزه نوازی سپار کرد اند و بجایشی سکرت اکی خنجد و نودار نا باندازه  
 خواب سر کس بر بند آمدور کاری شنید و بسا پداری جهانی بر پایه آن شاد و خواب ز سپه نظر کیمان در سکنت زرا  
 در آید و چکوه کیمی آن رسیده و حیرت دشوند و همانا این جهت بشی از عشرت نکشکار بصوب اردوی همایون خرامش و شنید  
 شنید یزان شسوار عرضه افزیش بفرش در آمد فرسنگ آرای دورین از اینام آیزدی انگاشتیم سجودینش بجای او  
 و پرش الهی اساس دیکرینا ده شد و او اربلی پوسته آن ذات قدسی را بر شاط کا عاقبت دارا و کرد و ناملازم  
 برداشن اقبال روز افزون آن کجای ملک شناسایی مراد **قصه** زسی و ازین او رنگ شناسی  
 حوالت گاه تا پیدای بجهدا سده که بافت در بلدش کالی در نما حبه سپندش  
 ظاهر سپهان ساد و لوح که جز شیار می دوام کئی از ان یکانه بارگاهت می درینا بند و نیم کامی از چهار پیوی بسا  
 پرون نمایند سر آینه کین و سایل رنخیزد چنانچه کئی از پش نیان می سراید رقم بر اسپ تا به تیش کیشم  
 کفایت سوخت این قدر ختم کئی کا و برینم که جهان بر دارم نی چسب چهارم که خوشد کیشم  
 از سوانح کشتیش قلعه کوبنیلیر است آن ذریت دشوار چو بر کوه آسمانی مایه را نا باین بناکان خویش سجاده کرد  
 در زمان بستانی کتر کسی بودست کتشی چیرگی شده ام روز ازین رنگ سازی اقبال شناسا بانکه که توجی ارام جای  
 جنود فیروزی اعظام است چون شهباز خان بولی کار طلب و تنی خدمت کرین بان ناحت پوست راجه بکوس